چگونه کتاب دیگران را به نام خودمان جعل کنیم

رحمان بوذری

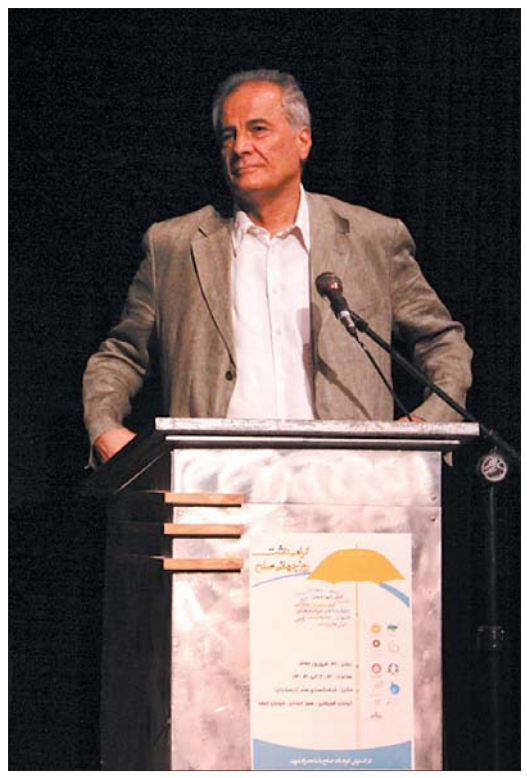

۱ دوسال پیش کتابی منتشر شد که در مقدمه آن نویسنده ضمن نقد شیوه معرفی فیلسوفان غربی در ایران و کتاب‌های نظری در حوزه فلسفه غرب مدعی بود «در زمینه‌های مختلف حیطه‌های فکری، تفکر ابزاری برخی از عزیزان برای آن نوع سیستم‌های فکری که اندیشمندان با دقت و جسارت و غنا آفریده بودند، برخی بدفهمی‌ها و کج‌فهمی‌ها را به‌وجود آورده است... در حیطه اندیشه و فلسفه عزیزان ما با دست‌ودلبازی این روند را به شیوه دامنه‌داری به پیش بردند.» (نقدی مدرن بر مدرنیته،ص۱۲) صرفنظر از ترکیب بدیع «در زمینه‌های مختلف حیطه‌های فکری»، بد نیست برای درک بهتر «بدفهمی‌ها» و «کج‌فهمی‌ها»ی مذکور به ادامه این روند از نظر نویسنده توجه کنیم: «کنش دیگر ما، ارایه فهرست اسامی و آثار اندیشمندان، به‌مثابه شاهدی برای استفاده از آن اندیشه‌هاست؛ عزیزانی که در این راه، حتی ساختار جدیدی برای زبان فارسی آفریدند و زبان‌مان چنان کج‌ومعوج شد تا بتوانند در یک‌جمله اسم پنج‌اندیشمند و شش‌اثر را بیاورند که احتمالا رابطه چندانی هم با هم ندارند و با استفاده از عباراتی مانند: در این رابطه، در این چارچوب، در همین‌زمینه، جمله‌سازی‌های بس خلاقی هم کردند که دقیقا در آنها رابطه و مضمون و زمینه گم می‌شوند. اگر چنین کاری، حداقل شناختی دایره‌المعارفی عرضه می‌کرد، کار ارزشمندی می‌شد، ولی حس خواننده بی‌غرض بیشتر این خواهد بود که این یک نمایش اطلاعات است و اگر به‌منظور ترور نیست، لااقل گیج‌کردن خواننده است.» عنوان کتاب که اتفاقا به یکی از این اندیشمندان اختصاص داشت که لابد با کج‌فهمی و بدفهمی همراه بوده است، چنین بود: «نقدی مدرن بر مدرنیته؛ هانا آرنت و بستر فلسفی سیاست.» طبعا وقتی نویسنده‌ای در مقدمه فارسی خود بر ترجمه کتابی که علی‌الظاهر به انگلیسی نوشته است چنین ادعایی دارد، برهان خلف حکم می‌کند کار خود را نمونه‌ای از فراروی از چنین روال تاکنون معیوبی بداند. اما راهکار نویسنده در قبال این روال معیوب چیست و او چگونه می‌کوشد از «گیج‌کردن خواننده» (اگر نه ترور او) بپرهیزد.

۲ کتابی که با عنوان «نقدی مدرن بر مدرنیته» چاپ شده و نام «مجتبی صدریا» را به‌عنوان نویسنده بر پیشانی خود دارد، در حقیقت متعلق به نویسنده‌ای است به نام جاشوا لوک‌یودر. عنوان اصلی کتاب از این قرار است: «قضیه تکثر بشری: نقد هانا آرنت بر فردگرایی در تفکر روشنگری و رمانتیک» (The Case of Human Plurality: Hannah Arendt's Critique of Individualism in Enlightenment and Romantic Thinking). این کتاب در اصل پایان‌نامه فوق‌لیسانس یودر در دپارتمان تاریخ دانشگاه لوییزیانا است. او که دانشجوی جوانی است (متولد۱۹۸۳) بعدها پایان‌نامه خود را در قالب کتابی با خانه چاپ و نشر دکترمولر منتشر می‌کند. انتشارات مذکور اینک برای ما ایرانی‌ها آشناست؛ همان نشری که کتاب‌های محمود خاتمی را نیز به چاپ رسانده بود؛ یک ناشر کوچک دیجیتالی که به سفارش مشتری کتاب چاپ می‌کند. بدیهی است یک دانشجوی ۳۱ساله کتابش را با چنین نشر کوچک و نه‌چندان مهمی منتشر کند. اما مجتبی صدریا چگونه به مقابله با «ترور و گیجی» خواننده می‌رود؟

۳ اولین گام تغییر عنوان کتاب است: از «قضیه تکثر بشری: نقد هانا آرنت بر فردگرایی در تفکر روشنگری و رمانتیک» به «نقدی مدرن بر مدرنیته: هانا آرنت و بستر فلسفی سیاست». جالب اینجاست که در ویکی‌پدیای انگلیسی مجتبی صدریا ردی از اینکه او این کتاب را به انگلیسی نوشته به چشم نمی‌خورد، بلکه پس از عنوان کتاب که به گواه ویکی‌پدیای انگلیسی مجتبی صدریا در سال۲۰۱۲ نوشته شده، داخل پرانتز عبارت (به زبان فارسی) آمده است: (in Persian)؛ یک تفاوت مهم دیگر در عنوان کتاب. وقتی به شناسنامه متن فارسی کتاب رجوع می‌کنیم، عنوان کتاب چنین است: A Modern critique of Modernity، حال آنکه در ویکی‌پدیا عنوان آن A Modern critic to Modernity است، یعنی در شناسنامه فارسی عنوان کتاب «نقدی مدرن بر مدرنتیه» است حال آنکه در ویکی‌پدیای انگلیسی عنوان آن «منتقد مدرن مدرنیته» است. اتفاقا کنجکاوی خواننده می‌تواند از همین عنوان کتاب آغاز شود، زیرا در فیپای کتاب در کنار عنوان اصلی، سال میلادی انتشار کتاب موجود نیست.

گام دوم، جابه‌جایی و تغییر عناوین فصول رساله‌ای است که صدریا عین‌به‌عین آن را کپی کرده است. بخش اول رساله یودر به فصل‌سوم کتاب صدریا بدل می‌شود، بخش‌دوم رساله به فصل‌چهارم کتاب، بخش‌سوم به فصل‌دوم و بخش‌چهارم به فصل‌اول. در آخر هم منابع رساله یودر بدون حتی کوچک‌ترین تغییری ذکر می‌شود.

گام‌سوم اما برای فرد باذکاوتی که دست به انتحال می‌زند، می‌تواند تغییری در جمله‌بندی‌های رساله‌ای باشد که آن را رونوشت کرده است. ولی صدریا این گام مهم را برنمی‌دارد؛ شاید برای پرهیز از «ترور خواننده»، شاید هم از روی کاهلی. کسی چه می‌داند، وقتی می‌توان کتاب دیگری را با نام خود به مترجمی فارسی سپرد، چرا زحمت اضافی؟ مروری کوتاه بر چندمثال از فصول مختلف کتاب (که در همین صفحه آمده) کافی است تا به خام‌دستی این سرقت ادبی پی ببریم. مشاهده می‌کنیم در کل کتاب، چنان‌که از همین مثال‌ها پیداست، کوچک‌ترین تغییری در جمله‌بندی‌های یودر و حتی علایم سجاوندی و کروشه‌های متن او صورت نمی‌گیرد، چه رسد به تغییراتی اساسی‌تر.

۴ نگاهی به پشت جلد کتاب «نقدی مدرن بر مدرنیته» بیندازیم: «مجتبی صدریا دکترای فلسفه از دانشگاه پاریس و دکترای فرهنگ‌شناسی از دانشگاه کبک‌مونترال است. پروفسور صدریا که در بیش از ۱۵کشور جهان تدریس کرده است، سابقه هشت‌سال دانشیاری در دانشگاه‌های آمریکای شمالی، ۲۰سال استادی در توکیو و سه‌سال استادی در انگلستان را در کارنامه حرفه‌ای خود دارد و در بیش از ۸۰کشور جهان به تحقیق میدانی پرداخته است. بیش از ۱۵۰مقاله و کتاب به زبان‌های انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و ژاپنی از پروفسور صدریا به چاپ رسیده است که از آن میان تعدادی مقاله و کتاب‌های «ژاپن، همکاری و رقابت»، «نگاهی دیگر به جهان امروز و آینده»، «دعا برای اشیای گمشده» و «ژاپن؛ توسعه و تضاد» به فارسی ترجمه شده است. پروفسور صدریا هم‌اکنون استاد افتخاری دانشگاه موناش استرالیا و موسس اندیشکده تعالی شناخت در ایران است. افزون بر این وی عضو هیات‌مدیره انستیتو فرهنگ و سیاستگذاری توکیو-ژاپن، عضو هیات‌اجرایی فروم فرهنگی کیوتو، عضو هیات‌مدیره شبکه آشتی جهانی و عضو اتاق فکر فدراسیون بین‌المللی برنامه‌ریزی شهری و مسکن می‌باشد. پروفسور صدریا برنده جایزه بین‌المللی دزموند توتو در سال۲۰۱۱ می‌باشد.»

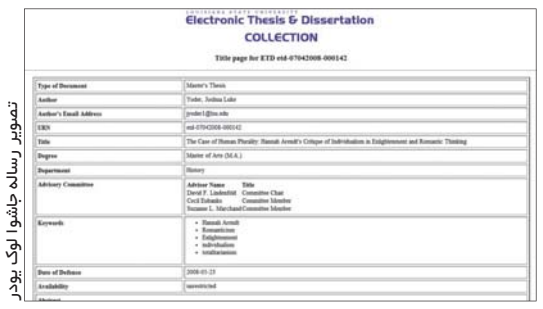

Electronic Thesis & Dissertation COLLECTION

Title page for ETD etd-07042008-000142

Type of Document	Master's Thesis
Author	Yoder, Joshua Luke
Author's Email Address	jyoder1@ou.edu
URN	etd-07042008-000142
Title	The Case of Human Plurality: Hannah Arendt's Critique of Individualism in Enlightenment and Romantic Thinking
Degree	Master of Arts (M.A.)
Department	History
Advisory Committee	Advisor Name: David F. Lindenfeld, Cecil Eubanks, Suzanne L. Marchand — Title: Committee Chair, Committee Member, Committee Member
Keywords	Hannah Arendt; Romanticism; Enlightenment; individualism; totalitarianism
Date of Defense	2008-03-25
Availability	unrestricted

تصویر رساله جاشوا لوک یودر

وقتی اعتماد به نویسنده از بین می‌رود، سخت است باورکردن جملاتی که پشت‌جلد آمده، با این‌همه به‌نظر می‌رسد حتی اگر همه این توصیفات صحیح و عاری از اغراق باشد، جای یک نکته خالی است؛ اینکه کتاب حاضر متعلق به شخصی به نام جاشوا لوک‌یودر است. شاید بتوان جملات مقدمه کتاب را نیز در همین راستا دید. صدریا معتقد است کتاب حاضر «کاری است جدی که بیشتر با هدف اعتلای درک از یک روند ویژه تولید شناخت و اندیشه سامان یافته است.» (ص۱۳) قطعا چنین است ولی او باز هم فراموش می‌کند بنویسد این کار جدی را چه کسی انجام داده؟ جاشوا لوک‌یودر.

۵ فضای فکری ایران در حوزه متون نظری، در نابسامانی به‌سر می‌برد. در میانه این مساله، هستند کسانی که دیواری کوتاه‌تر از روشنفکران و نویسندگان و مولفان نمی‌یابند و مقصر اصلی را ناقلان فلسفه و نظریه غربی به فارسی می‌دانند. مجتبی صدریا در مقدمه همین کتاب معتقد است: «ارسطو و کنفوسیوس به یک میزان تبدیل به کاریکاتور خود می‌شوند، هگل و کانت تبدیل به تکه‌های سوسیس و کالباس می‌شوند که باید لایه به لایه به کار آیند. فوکو و دلوز سس مایونز هر نوع رادیکالیسمی می‌شوند و آنجا که بحث‌ها اندکی پیچیده‌تر می‌شوند و باید مسیری پرپیچ‌وخم طی شود، نظیر اندیشه معاصر چین، ژاپن، هند و برزیل، خبری از آنها در بحث عزیزان ما نیست.» (ص۱۲) اما برای کسب کرسی فوکو و دلوز و اندیشه معاصر چین و ژاپن و هند و برزیل در بحران فعلی راه کوتاه‌تری هم هست: انتشار کتاب دیگران به نام خودمان و آنگاه هدفی متعال برای چنین کاری تراشیدن: «هدف این نیست که به فهرست مجموعه اندیشه‌های تقلیل‌یافته، دفتر جدیدی اضافه شود و بلافاصله همانند غذایی سریع، مورد هضم یک‌دستگاه جدل فکری در درون جامعه قرار بگیرد، بلکه کوششی است در فهم و انتقال پیچیدگی یک بخش از یک روند تولید شناخت پیچیده درباره انسان، جامعه و اقتدار» (نقدی مدرن بر مدرنیته، ص۱۳). می‌توان همه این کارها را کرد و در انتها هم از مترجم اثر (که بی‌خبر از همه‌جا دست به کار ترجمه می‌زند) تشکر کرد و نوشت: «کسانی که دست‌اندرکار ترجمه هستند، می‌دانند که حضور مولف در روند ترجمه چه موی دماغ بزرگی است ولی خورشید نجفی [مترجم کتاب] با ظرافت طنزش اجازه داد زوایای پنهان این متن برای خواننده دقیق‌تر شود.» (ص۱۷)

۶ حدود یک‌ماه پیش، سایت فلسفی دیلی‌نوس پرده از انتحال محمود خاتمی، استادتمام فلسفه دانشگاه تهران برداشت. انتحال گسترده‌ای که با به هم‌چسباندن کتاب‌هایی از نویسندگانی دیگر، حاصل آمده بود و ابعاد گسترده‌ای داشت. در مورد مجتبی صدریا، انتحال مصداق ندارد. وقتی صدر تا ذیل رساله‌ای متعلق به فردی خارجی را با نام خود چاپ می‌کنیم، باید از واژه دیگری بهره گرفت. انتحال ریزه‌کاری‌ها و ظرایف و دقایقی دارد که از هرکسی برنمی‌آید، شاید از همین‌رو هر مخاطبی در برخورد با شخص منتحل احساسی دوگانه دارد: لذت از تردستی ناشی از هوش او و همزمان خشم ناشی از غبن و کلاهبرداری. همان لذتی که هنگام دیدن فیلم‌های سرقت از بانک و طرح‌های بی‌نقص کلاهبرداری می‌بریم. اثری که مجتبی صدریا به نام خود منتشر کرده از همه این احساس‌های دوگانه و لذت‌های بیمارگون عاری است. شاید از همین‌روست که در مخاطب و منتقد، ذوقی نمی‌کارد و شوقی بر نمی‌دارد.

نقدی مدرن بر مدرنیته
هانا آرنت و بستر فلسفی سیاست
مجتبی صدریا
ترجمه: خورشید نجفی
ناشر: نیلوفر
قیمت: ۷۵۰۰تومان

نمونه‌هایی از متن صدریا

۱- کتاب صدریا، مقدمه؛ روشنگری (ص۱۹):

موضوع این رساله انتقاد هانا آرنت از اندیشه‌های فردگرایی و مخالفت شدید او با این اندیشه‌هاست، اندیشه‌هایی که در عصر روشنگری و دوران رمانتیسم شکل گرفته بود.

او فردگرایی عقلانی روشنگری و مفهوم انسان انتزاعی ناشی از آن را که از نظر آرنت «در هیچ‌جایی» به غیر از اندیشه وجود ندارد رد کرد؛ او همچنین مفهوم درون‌نگرانه از خویشتن در رمانتیسم را که در آن فقط خودآگاهی به واقعیت معنا می‌بخشد به همان میزان رد کرد. برای آرنت، این دومفهوم دوروی یک‌سکه را بازنمایی می‌کند.

۲- کتاب صدریا، فصل اول (ص۵۱):

با این وجود، شکی نیست که آرنت نقدهای کانت را به سبب روش آن به اندازه ایده‌های آن تحسین می‌کرد. آرنت در سخنرانی‌هایش، ایده تفکر انتقادی و این نکته که چرا در واقع سه نقد، تمرین‌هایی بودند در تفکر انتقادی مورد بحث قرار داد. برای کانت تفکر انتقادی مترادف با روشنگری است. او حتی دوران روشنگری را «دوران نقد» می‌نامد و اضافه می‌کند: «...همه‌چیز باید در معرض چنین نقدی قرار گیرد...[و] در برابر آزمون بررسی آزاد و باز تاب آورد.»

۳- کتاب صدریا، فصل دوم (ص ۱۱۱):

مارگارت کانووان در مقاله‌ای با عنوان «آرنت، روسو و کثرت انسانی در سیاست» (۱۹۸۳) استدلال می‌کند بی‌میلی آرنت نسبت به روسو از این واقعیت ناشی می‌شد که: «هریک اساسا راه‌حل‌های متفاوتی را برای مشکلات کثرت انسانی در سیاست ارایه می‌دادند.

در حالی که روسو سعی می‌کرد شهروندان را ذیل یک اراده کلی متحد کند؛ آرنت بر اهمیت دنیای عمومی مشترک پای فشرد که در آن شهروندان متکثر بتوانند گرد آیند.»

۴- کتاب صدریا، فصل سوم (ص۱۳۰):

متفکرانی نظیر کانت و لسینگ کمک به ارتقا و رشد عقل‌گرایی با اندیشه‌هایی نظیر «خوداندیشی» کردند. لسینگ خوداندیشی را در چارچوب عقلانیت فردگرایانه درک کرد، «اندیشه برای خود شخص» که مفاهیم کانت از روشنگری را که کمی بعد مطرح شدند تحت‌تاثیر قرار داد. واقعیت، انباشته از حقایق عقلانی، به‌طورکلی یا جهانشمول معتبر و به یک اندازه انسان‌ها می‌توانستند به‌دست آورند. خوداندیشی عقلانی، فراری از تجربه واقعیت نبود، بلکه بیشتر صرفا تحلیلی از آن بود.

۵- کتاب صدریا، فصل چهارم (ص۱۸۸):

دلمشغولی آرنت نسبت به اقتصاد ناشی از این واقعیت است که رشد یک‌بازار اقتصادی پیچیده، یکی از صفات بارز جامعه مدرن است. فضای فکری سیستم سرمایه‌داری مدرن، در تمام سطوح جامعه و سیاست نفوذ کرد. این فرآیند همراه با بازسازی کامل اجتماع بود، جایی که جامعه اشراف و اعیان به «جامعه توده‌وار» تسلیم شد. جامعه توده‌وار چیزی کاملا جدید بود. از نظر آرنت، پیدایش جامعه توده‌وار رویدادی چنان محوری برای دنیای مدرن بود که در کارهای بعدی‌اش تمایل پیدا کرد که «جامعه» و «امر اجتماعی» را به‌تنهایی به‌عنوان جامعه توده‌وار شناسایی کند.

۱- پایان‌نامه فوق‌لیسانس یودر (ص‌یک):

The subject of this thesis is Hannah Arendt's critique and ultimate rejection of the ideas of individualism developed during the Enlightenment and the Romantic periods. She rejects the rational individualism of the Enlightenment and its notion of an abstract human being, who for Arendt"seems to exist nowhere," except in thought; but she equally rejects the notion of an introspective self in romanticism, where reality is given meaning only through self-consciousness. For Arendt, these two concepts represent two sides of the same coin.

۲- پایان‌نامه فوق‌لیسانس یودر (ص۱۰۲):

Still, there is little doubt that Arendt admired Kant's Critiques for his method as much as his ideas. In her Lectures she discusses the idea of critical thinking, and why the three Critiques were indeed exercises in critical thought. For Kant, critical thinking was synonymous with enlightenment. He even called the Age of Enlightenment"the age of criticism," adding,"... . to such criticism everything must submit… [and] sustain the test of free and open examination."

۳- پایان‌نامه فوق‌لیسانس یودر (ص۸۹):

In an essay entitled"Arendt, Rousseau, and Human Plurality in Politics" (1983) Margaret Canovan argues Arendt's distaste for Rousseau resulted from the fact that"The two offered fundamentally different solutions to the problem of human plurality in politics. Whereas Rousseau tried to unite the citizens under a single General Will, Arendt stressed the importance of a common public world within which plural citizens can be contained."

۴- پایان‌نامه فوق‌لیسانس یودر (ص۲۵):

Thinkers like Immanuel Kant and Gotthold Ephraim Lessing helped promote rationalism with ideas like Selbstdenken, or"self-thinking." Lessing conceived of selfthinking in terms of individualized rationality,"to think for one's self," which influenced Kant's notions of enlightenment that came shortly after. Reality was filled with rational truths, universally valid and equally attainable by all men. Rational self-thinking was not an escape from the experience of reality, merely an analysis of it.

۵- پایان‌نامه فوق‌لیسانس یودر (ص۶۷):

Arendt's concern with economics is due to the fact that the development of a complex market economy is one the hallmarks of modern society. The mindset of the modern capitalist system pervaded all areas of society and politics. It was accompanied by a complete social restructuring where high society gave way to"mass society." Mass society was something completely new. For Arendt the emergence of mass society was such a pivotal event for the modern world that in her later works she tends to identify"society" and"the social' solely as mass society.

نگاه

ابتذال در دانش و تحقیق

بابک زمانی

اخیرا موردی از یک تقلب علمی (که شاید بهتر باشد که آن را علم تقلب بخوانیم) منتشر شد. اگر این موضوع صحت داشته باشد، بی‌تردید جاه‌طلبی، آسان‌خواهی و بی‌مسوولیتی فردی نقش مهمی در این «علم» دارد به این دلیل ساده که بسیاری از استادان تحت هیچ‌شرایطی مرتکب چنین تقلبی نمی‌شوند. در مورد فلسفه بنده صاحبنظر نیستم، اما از آنجا که نظیر چنین مسایلی در آموزش پزشکی هم وجود دارد، باید بگویم حداقل در آموزش پزشکی به‌جز این عوامل فردی، عوامل مهم دیگری هم در اینگونه مسایل نقش دارند. اگر ارتقای دانشگاهی استادان صرفا منوط به تحقیق و انتشارات نبود، اگر تدریس طب برای دانشجویان و دستیاران و فارغ‌التحصیلان پزشکی به اندازه تالیف کتاب و تحقیق ارزش داشت و باعث ارتقای دانشگاهی می‌شد، اگر روشی عینی برای ارزیابی کیفیت و توانایی آموزش و درمان وجود داشت، اگر استاد دانشکده پزشکی لزوما نباید مخترع و مکتشف می‌بود و صرفا معلمی بود که به نیکوترین وجه مردم را درمان می‌کرد و این کار را به‌درستی آموزش می‌داد، اگر این کار به انحای مختلف مورد تشویق و تحسین و بازشناسی قرار می‌گرفت، استاد دانشکده طب مجبور نمی‌شد برای اقناع غرور خود و احیانا برای مختصر تغییرات در مواجب بازنشستگی دست به چنین کارهایی بزند. اما این نمونه‌ای است از یک فساد علمی. خطرات و مضرات چیزی که آن را ابتذال تعریف خواهم کرد، به هیچ‌وجه از این فساد کمتر نبوده و شاید هم بیشتر باشد. ابتذال در دانش و تحقیق یعنی آموزش به ترتیبی که هدف آن تنها اثبات این موضوع باشد که اولا موضوع مهم است، ثانیا گوینده فهمیده و ثالثا دانشجو هیچ‌گاه نخواهد فهمید. یعنی «باری به هرجهت»بودن، یعنی دانش و تحقیق را به کاری مبتذل و روزمره تقلیل‌دادن، یعنی انجام تحقیقاتی که هیچ فایده‌ای جز انجام تحقیق و پیمودن ارتقای دانشگاهی بر آن مترتب نیست، یعنی تحقیق در زمینه‌هایی که کیلومترها با پراکتیس روزانه فاصله دارند، تحقیق در حالی‌که لوازم و ابزار چنین تحقیقی (بخوان چنین ادعایی) وجود ندارد، تحقیق در زمینه‌هایی که بارها آزموده شده‌اند و تردیدی در آنها نیست مثل وقتی که کسی با پیش‌فرض اطمینان از یک داروی گیاهی تحقیقی را در مورد آن سازمان دهد که اصول علمی در آن به‌خوبی رعایت نشود و منجر به نتیجه‌بخش‌بودن آن دارو شود و از آن پس بیماران به جای دارویی که اثربخشی آن به شیوه علمی به اثبات رسیده این داروی جدید را مصرف کنند. سهولت ارزیابی مقالات و کتاب‌های چاپ‌شده در مقایسه با ارزیابی کیفی خصوصیات آموزشی و انسانی اعضای هیات‌علمی و دانشجویان، فردگرایی و قهرمان‌پروری در فعالیت علمی در برابر ارزش‌نهادن بر کارهای کوچک و جمعی اما مفید دلایلی است که باعث ترجیح تحقیق بر سایر فعالیت‌های علمی می‌شود. وقتی ابتذال و فساد را به تنهایی در نظر آوریم از برخی جهات شاید ابتذال از فساد هم بدتر باشد. در این مورد به‌خصوص کپی یک مقاله معتبر اگر کامل باشد ممکن است باعث شود افراد بیشتری آن را بخوانند یا شاید خواندن تکنیک نگارش زندگینامه یک شخصیت بین‌المللی بسیار مفیدتر از خواندن زندگینامه خودنوشت کسی باشد که بر او گمان تقلب می‌رود. اما انجام یک تحقیق علمی کاذب ممکن است در دانش بین‌المللی مداخله کند. اما نکته مهم‌تر آنکه برخلاف فساد که ممکن است برملا شود و آبرو بر باد دهد، ابتذال همواره در جلو چشم پنهان می‌شود، گاه هم البته ارج می‌بیند».

قفسه

نظریه شرق و غرب‌شناسی در پرتو هدایت

جواد لگزیان

روشنفکران زیادی با غرب رویارو شده‌اند و عده دیگری سودای غربی‌شدن دارند اما پیام صادق هدایت در این زمینه چیست؟ علی تسلیمی در کتاب «پیام هدایت و نظریه شرق و غرب‌شناسی» هدایت را آرشی رو به غرب می‌بیند که هرچند با استعمار غرب مخالف است اما با نقد صلح‌آمیز پسااستعماری و با ستایش از آزادی و دموکراسی غربی، راه جهانی‌شدن و شرقی- غربی‌شدن را در پیش می‌گیرد.

این کتاب به بررسی آثار هدایت می‌پردازد. از نگاه تسلیمی، شرق و غرب‌شناسی گونه‌ای مثبت از جهانی‌شدن است که وارونه شرق‌شناسی و غرب‌شناسی، نگاهی مثبت به شرق و غرب دارد. این دیدگاه با آنکه از تعصبات شرق و استعمارگران غرب انتقاد می‌کند، درگیری ایدئولوژیکی در برابر دیگری بومی و جهانی و شرقی و غربی ندارد و ادعا می‌کند که خاورزمین و چه‌بسا باخترزمین تاریخ نداشته است و تاریخ با رخدادهایی چون جهانی‌شدن و شرق‌وغرب‌شناسی پدید می‌آید. تسلیمی می‌نویسد این مفهوم را، به‌ویژه در نوشته‌های هدایت یافته و از آنها الهام گرفته و حتی آن را در خود آثارش به کار برده است و پایه‌های این نظریه و گفتمان، اینگونه است: بسیاری از کشورهای شرقی و غربی، از جمله ایران بی‌تاریخ‌اند، تاریخ هنگامی رخ می‌نماید که پیشرفت، به‌ویژه جهانی‌شدن روی دهد، شرق‌وغرب‌شناسی گونه‌ای از جهانی‌شدن است که می‌تواند به اندیشه پسااستعماری پایان دهد و دگرگونی و نیز آشتی را برای مردمان بومی و جهانی به ارمغان آورد. گفتمان شرق‌وغرب‌شناسی پیش از این، به‌ویژه در آثار هدایت وجود داشته است و روشنفکران و جهان‌وطنان بسیاری با شناختی کم‌وبیش درست‌تر از دیگری، آن را پدید آورده‌اند که هریک از این پایه‌ها، پایه‌های نظری دیگری در درون خود دارند.

کتاب در سه فصل، سامان یافته است. نخستین فصل «تاریخ و بی‌تاریخی» از جهان‌های بی‌تاریخ سخن می‌گوید و این جهان‌ها نشان می‌دهند که روند زمانی در آنها همواره رو به جلو نبوده و گاهی با پسرفت همراه بوده است. تاریخی‌بودن هنگامی نمایان می‌شود که همسانی‌ها و همزادی‌ها از میان برداشته شوند و دگردیسی‌ها جایشان را گرفته باشند، اما در جهان‌های عقب‌مانده اگر دگردیسی و تفاوتی در میان باشد، چه‌بسا با مسخ و پیری همراه است. فصل دوم «شرق وغرب‌شناسی» از ویژگی‌های تاریخی‌بودن جهان یاد می‌کند و زمینه‌های تاریخی‌شدن را در روشنگری، انقلاب صنعتی، دموکراسی و جهانی‌شدن می‌نگرد. این فصل با اینکه از بومی و شرقی و احترام به باورها و آیین‌های‌شان سخن می‌گوید و از استعمار انتقاد می‌کند، پیشرفت‌های جهانی و غربی را نادیده نمی‌گیرد. همچنین از شرق‌شناسی ضدشرقی و غرب‌شناسی ضدغربی پرهیز می‌کند و در درون گفتمان‌های شرق‌شناسی و غرب‌شناسی، گرایشی به یکدیگر می‌بیند، گرایشی که چه‌بسا برگرفته از شناخت درست است. این اندیشه در آثار داستانی و غیرداستانی هدایت به چشم می‌خورد. فصل سوم «ادبیات و مکتب‌های شرقی- غربی» به لذت ادبیات و دیدن واقعیت برتر در ادبیات مدرن، سوررئالیستی و به‌ویژه بوف کوری که اثری شرقی- غربی است، می‌پردازد و بیان می‌دارد که واقعیت‌هایی از جهان درون دارای

پیام هدایت و نظریه شرق‌وغرب‌شناسی
علی تسلیمی
ناشر: کتاب آمه
نوبت چاپ: ۱۳۹۳
قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

جنبه‌های همگانی، بشری و جهانی است و دست‌کم روشنفکران و ادبیات‌شناسان جهان در فهمیدن آثاری چون بوف کور و ارزش‌های آن هم‌اندیشه‌اند. هم‌اندیشی جهان شرق و غرب، پیام هدایت است که امیدی نسبی را در آثارش نشان می‌دهد.

از نگاه تسلیمی، بیشتر روشنفکران شرق و غرب یگانه واقعیتی را که می‌شناسند، انسان است. انسان‌ها نمادسازی می‌کنند و رویاها و کهن‌الگوهاشان، چه‌بسا برای دیگران حتی در سرزمین‌های دور، معنای نزدیکی دارد. تلاش در اینکه شرق و غرب متفاوت از یکدیگر می‌فهمند، بیهوده است. اگر در گذشته ظرفیت و توان ذاتی آنها در گفتمان‌های بسته سرکوب می‌شد، هم‌اکنون در جهان ارتباطات، آزاد می‌شود. باخترزمین برای شناخت اسطوره‌های شرقی تلاش فراوانی می‌کند و خاورزمین اسطوره‌ها و اسطوره‌زدایی‌های غربی را بررسی می‌کند و هردو در این راه چه‌بسا به هویت تازه‌ای رسیده‌اند. زیرا هرکدام در گذشته و نیز نهاد خود، مفاهیم دیگری را کم‌وبیش داشته‌اند. آنان چهره خیامی را چیره‌تر کردند و تاریخی شدند، ما نیز با همین کار به دوره تاریخی خواهیم رسید. آنان با تاریخی‌شدن، دوباره با فاصله به شرق و غرب نگریستند و این نگرش باید دستور کار ما باشد که تاکنون گام‌هایی در این‌باره برداشته‌ایم. ما دیگر به تناسخ و امید کمیک شرقی، دودلانه می‌نگریم تا به حقیقت برتری دست یابیم و اروپا پوچی و نومیدی تراژیک غربی را به چشم تردید می‌بیند تا به لذت بیشتری دست یابد. چاره‌ای جز ترکیب این‌دو و رسیدن به تفاوت نیست. بوف کور تناسخ شرقی را در آمیزش با پوچی غربی بی‌هویت می‌کند تا گامی به سوی تاریخی‌شدن و تفاوت بردارد.

علی تسلیمی تصریح می‌کند: هدایت، مرزهای فکری ایران را گسترش داد، وی آرشی است که کمانش را، این‌بار به سوی غرب گرفته است. او پیش از همه، نگاه ما را درباره جهان دگرگون نمود، وارونه متعهدان حزبی که بنده و ابژه شرق و غرب بودند. هدایت، حزب‌گرا نبود و به جبهه شرق در برابر غرب و غرب در برابر شرق نمی‌پیوست، بلکه جهان‌وطن بود و روشنفکرگونه‌های ایرانی، درد جهان‌وطنانه‌اش را درنمی‌یافتند، او چگونه می‌توانست این درد را به آنها اظهار کند؟

تسلیمی اثر نظریه شرق‌وغرب‌شناسی را در بوف کور اینگونه نشان می‌دهد: هدایت فضای رمانتیک نویسندگان باخترزمین را بیشتر در بخش نخست و فضای اسطوره‌ای شرق را بیشتر در بخش دوم بوف کور می‌آورد و به‌کلی پوچی غربی و تناسخ شرقی را در سراسر داستان با یکدیگر می‌آمیزد. وی شاید تنها ایرانی‌ای است که با توانایی فراوان و نگاهی مثبت به آمیزش جهان شرق و غرب پرداخته است، اما در جای خود به استعمار و سلطه یک‌سویه آن، نگاهی طنزآمیز و انتقادی دارد و از این‌سو به بومی‌گرایی شرقی نیز ریشخند زده است. در داستان «توپ مرواری» به هر دو می‌تازد، اما در درون آن نامستقیم به ارزش‌هایی چون آزادی، دموکراسی غربی و میهن‌دوستی شرقی پایبند است. در بسیاری از آثار داستانی و غیرداستانی هدایت، گرایش به گفتمان شرق‌وغرب‌شناسی نه از دیدگاه منفی بلکه از دیدگاه جهانی‌شدن و شرقی- غربی‌شدن وجود دارد.